



Re-reading Power in the Thought of al-Māwardī

Dr. Mirwais Balkhi

Ph.D. in Political Science and International Studies, Professor at James Madison University

Email: mirwaisbalkhi@yahoo.com | ORCID: 0000-0001-5041-7830



<https://doi.org/10.68138/nebras-14002>

Abstract

Article type:
Research Article

Article history:
Received: 20/05/2026
Revised: 11/07/2026
Accepted: 25/08/2026
Published: 21/09/2026

Keyword:
Pillars of power,
Good governance,
Political ethics,
Durar al-Sulūk fī
Siyāsāt al-Mulūk,
Legitimacy

Raising the problem of the widespread misunderstanding of the concept of power within the Islamic political tradition -particularly the domain of Khorasan and the Islamic world -this article argues that the prevailing interpretation of the political thought of Abū al-Ḥasan al-Māwardī, a prominent fifth-century AH thinker, has been forged upon reductionist jurisprudential readings and the theory of taghallub (coercive dominance), thereby casting a veil over the more mature strata of his philosophy. The methodology of this research rests upon text-based analysis and conceptual reconstruction, examining his treatise *Durar al-Sulūk fī Siyāsāt al-Mulūk* as a representative artifact of al-Māwardī's late and empirical phase of thought. The findings of the article evince that, for al-Māwardī, power is conceived not as an instrument of sheer subjugation, but rather as a moral responsibility and an institutional mechanism for the generation of justice, sound oversight, truthful intelligence, beneficence, security, and trustworthiness—a conceptualization that resonates with contemporary theories of good governance and ethical leadership. The article concludes that a critical re-reading of al-Māwardī can furnish an indigenous and ethical foundation for critiquing contemporary authoritarianism and redefining the theory of power within the Islamic world, holding profound significance for nations such as Afghanistan that grapple with crises of legitimacy and efficacy.



نبراس

شماره ۱۴، تابستان ۱۴۰۵

ویژه گفتمان قدرت



بازخوانی قدرت در اندیشه ماوردی

دکتر میرویس بلخی

دکترای علوم سیاسی و مطالعات بین الملل، استاد دانشگاه جیمز مادیسون

Email: mirwaisbalkhi@yahoo.com

ORCID: 0000-0001-5041-7830

چکیده

این مقاله با طرح مسئله سوءفهم گسترده مفهوم قدرت در سنت سیاسی اسلامی - به ویژه حوزه خراسان و جهان اسلام - استدلال می کند که برداشت رایج از اندیشه سیاسی ابی الحسن ماوردی متفکر برجسته سده پنجم هجری، بر پایه قرائت های تقلیل گرایانه فقهی و نظریه «تغلب» شکل گرفته و بخش پخته تر اندیشه او نادیده مانده است. روش پژوهش بر تحلیل متن محور و بازسازی مفهومی استوار است و کتاب «در السلوک فی سیاسه الملوک» او به عنوان نماینده مرحله متأخر و تجربی اندیشه ماوردی بررسی می شود. یافته های مقاله نشان می دهد که قدرت نزد ماوردی نه ابزار غلبه، بلکه مسئولیت اخلاقی و سازوکار نهادی برای تولید عدالت، نظارت سالم، اطلاعات صحیح، احسان، امنیت و امانت داری است؛ مفهومی که با نظریه های معاصر حکمرانی خوب و رهبری اخلاقی هم پوشانی دارد. مقاله نتیجه می گیرد که بازخوانی انتقادی ماوردی می تواند مبنای بومی و اخلاقی برای نقد اقتدارگرایی معاصر و بازتعریف نظریه قدرت در جهان اسلام فراهم آورد و برای کشورهایی مانند افغانستان - که با بحران مشروعیت و کارآمدی مواجه اند - اهمیتی ویژه دارد.

تاریخچه مقاله

دریافت: ۱۴۰۵.۰۳.۰۱

بازنگری: ۱۴۰۵.۰۴.۲۰

پذیرش: ۱۴۰۵.۰۵.۱۵

تاریخ نشر: ۱۴۰۵/۰۶/۳۰

واژگان کلیدی:

ارکان قدرت،

حکمرانی خوب،

اخلاق سیاسی،

در السلوک فی سیاسه

الملوک،

مقدمه:

قدرت یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم در اندیشهٔ سیاسی در تمام دوره‌های تاریخ است؛ مفهومی که کیفیت آن سرنوشت ملت‌ها، دولت‌ها، ساختارهای اجتماعی و اخلاق عمومی را تعیین می‌کند. اهمیت آن در نظریه‌های سیاسی تا بدانجا است که گفته شده است: "سیاست یعنی قدرت". این مفهوم در سنت سیاسی خراسانی - اسلامی نیز همواره مورد نظر علما بوده است. برخی از دانشمندان اسلامی قدرت را در پیوند با عدالت، احسان، نظارت و سلامت معنا کرده‌اند. اما با این وجود این، بخش بزرگی از تاریخ سیاسی شرق اسلامی شاهد تقلیل این مفهوم به «غلبه»، «استیلاء» و «تفغیز امر» بوده است؛ برداشتی که نه تنها با میراث اخلاقی تمدن ما ناسازگار است، بلکه ظرفیت‌های نظری سنت سیاسی ما را نیز پنهان کرده است.

این سوءفهم از سویی در جهان فارسی مانند افغانستان، ایران و دیگر بلاد و از سوی دیگر در جهان اسلام، و حتی در میان مستشرقین در غرب بارها تکرار شده است. نمونهٔ بارز این سوءتفاهم را در تفسیر ناقص از فهم قدرت در ادبیات سیاسی ماوردی می‌توان دریافت. با برجسته‌سازی نظریهٔ «تغلب» و «امارت استیلاء» در آثار ماوردی از سوی دانشمندان سیاسی و تصویر تک‌بعدی از مفهوم قدرت نزد او یک فهم محدود از قدرت در تاریخ سیاسی ما ارائه شده است؛ در حالی که در میان همه علمای سنتی سیاست در خراسان و جهان اسلام یک رویکرد چندبعدی از مفاهیم سیاسی به ویژه قدرت وجود دارد. مثل این که مفهوم قدرت در اندیشهٔ ماوردی در یک مرحلهٔ پخته‌تر اندیشهٔ او - به‌ویژه در *درر السلوک فی سیاست* - برداشت کاملاً متفاوت از قدرت ارائه می‌کند.

با این وصف شکاف اصلی در این نوشته نیز روشن می‌شود که ادبیات موجود در بیشتر موارد ماوردی را از منظر آثار فقهی و کلام سیاسی اولیه او می‌خواند و بخش اخلاقی-نهادی اندیشهٔ متأخر او را که در پایان عمر ارائه شده است، نادیده می‌گیرد؛ امری که نظریهٔ قدرت در سنت اسلامی را در قالب اقتدارگرایانه بازنمایی کرده و امکان بهره‌گیری از ظرفیت‌های اخلاقی و نهادی آن برای نظریه‌های معاصر حکمرانی را از میان برده است. از این رو، پرسش محوری این نوشته آن است که قدرت در اندیشهٔ متأخر ماوردی به‌ویژه در کتاب *درر السلوک فی سیاست* چه ماهیتی دارد و چگونه

می‌توان آن را در افق نظریه‌های حکمرانی خوب بازخوانی کرد. فرضیه مقله بر این مبناست که ماوردی متأخر قدرت را نه در قالب غلبه و سلطه، بلکه به مثابه مسئولیت اخلاقی و سازوکار نهادی برای تولید عدالت، نظارت سالم، اطلاعات صحیح، احسان، امنیت و املنت‌داری می‌فهمد؛ برداشتی که با اصول حکمرانی خوب و نظریه‌های اخلاق سیاسی هم‌پوشانی دارد و تصویر متفاوت از ماوردی رایج ارائه می‌دهد.

چارچوب نظری این پژوهش نیز بر رویکردهای متعارف و قالب‌های از پیش تعیین‌شده تکیه ندارد، بلکه بر یک بازخوانی میان‌رشته‌ای استوار است که سه محور کلان را پوشش می‌دهد: نخست، سنت اخلاقی - سیاسی خراسانی - اسلامی که قدرت را در پیوند با عدالت و فضیلت می‌فهمد؛ دوم، تجربه دیوانی و اداری ماوردی که قدرت را به سازوکارهای نظارت، سلامت اطلاعات و کارآمدی نهادی پیوند می‌دهد؛ و سوم، افق نظریه‌های معاصر حکمرانی خوب که امکان می‌دهد اندیشه ماوردی در قالب روزآمد و قابل کاربرد بازسازی شود. این ترکیب، چارچوب انعطاف‌پذیر و غیرقالبی فراهم می‌آورد که به جای تحمیل نظریه‌های متعارف علوم اجتماعی معاصر، از دل متن ماوردی و نیازهای امروزی سیاست استخراج می‌شود. بدین‌سان، خوانش پیشنهادی می‌کوشد پیوند روشمند میان متون کلاسیک و نظریه‌های جدید حکمرانی برقرار کند؛ پیوندی که بر مبنای بازخوانی انتقادی متون کلاسیک و تطبیق آن‌ها در مطالعات میان‌رشته‌ای شکل می‌گیرد و امکان صورت‌بندی دوباره مفاهیم بنیادینی چون نظم سیاسی، اخلاق حکمرانی و کارآمدی نهادی را در بستر معاصر فراهم می‌سازد. روش پژوهش در این نوشته «تحلیل متن‌محور و بازسازی مفهومی» است. متن در *السلوک* به عنوان نماینده مرحله پخته اندیشه ماوردی بررسی می‌شود و مفاهیم کلیدی در آن مانند عدالت، نظارت، اطلاعات سالم، احسان، امنیت و امانت‌داری، استخراج و در چارچوب نظری معاصر بازخوانی می‌گردد. سپس برداشت‌های تقلیل‌گرایانه رایج نقد می‌شود تا تصویر دقیق‌تری از نظریه قدرت نزد ماوردی ارائه شود.

ادبیات پیشین

ماوردی دانشمند شناخته‌شده‌ای در افغانستان، جهان اسلام و غرب است. بنابراین، روی افکار سیاسی او منابع زیاد نوشته و منتشر شده است. ادبیات موجود درباره ماوردی بیشتر بر آثار فقهی و کلام سیاسی اولیه او - به ویژه *الاحکام السلطانیة* - تمرکز دارد و همین امر سبب شده است که تصویر غالب از ماوردی در پژوهش‌های

فارسی، اسلامی، عربی و شرق‌شناسی، تصویرِ نهادمحور و اقتدارگرایانه باشد. در این مطالعات، ماوردی بیشتر نظریه‌پرداز «تغلب» و «إمارة الاستیلاء» معرفی می‌شود؛ رویکردی که در آثار شرق‌شناسان کلاسیک مانند ولهاوزن (Wellhausen, 1927: 1-114)، البغدادی (Al-Baghdadi, 1981: 21)، لمبتون (Lambton, 1981: 83-102) و روزنتال (Rosenthal, 1958: 21-38) تکرار شده است. این پژوهش‌ها با تمرکز بر ساختار خلافت و سازوکارهای سلطه، ماوردی را در چارچوب فقه سیاسی اولیه قرار می‌دهند و او را نمایندهٔ سنتی می‌دانند که قدرت را در قالب غلبه، اطاعت و تثبیت سلطه صورت‌بندی می‌کند. در ادبیات معاصر همچنان محققانی مانند پتریشیا کرون (Crone, 2004: 219-254)، انتونی بلک (Black, 2011: 90) و وائل حلاق (Hallaq, 2013: 19 - 74) همین خوانش را ادامه داده‌اند و ماوردی را در کنار نظریه‌پردازان مشروعیت‌بخشی به سلطهٔ سیاسی قرار داده‌اند.

نگاهِ تقلیل‌گرایانه به ماوردی در جهان اسلام نیز ادامه یافته است. بخش بزرگی از ادبیات سیاسی ماوردی در پژوهش‌های عربی و فارسی دربارهٔ خلافت و دولت اسلامی بیشتر الأحكام السلطانیة را متن اصلی ماوردی دانسته و آثار متأخر او را نادیده گرفته‌اند. در افغانستان و پاکستان، این برداشت به صورت گسترده بازتولید شده و حتی در قرائت طالبان از سیاست و دولت، نظریهٔ تغلب به عنوان پشتوانهٔ شرعی برای مشروعیت‌بخشی به غلبهٔ سیاسی مورد استفاده قرار گرفته است (حقانی، ۱۴۰۱: ۱۲۰)؛ (Giustozzi, 2019: 3 - 16) این رویکرد گزینشی، ماوردی را به نظریه‌پرداز سلطه فروکاسته و بخش اخلاقی - نهادی اندیشهٔ او را پنهان کرده است.

پژوهش‌هایی که به اخلاق سیاسی خراسانی - اسلامی پرداخته‌اند، مانند آثار جورج حورانی (Hourani, 1985: 15-23)، محمد ارکون (Arkoun, 1994) و توشی‌هیکو ایزوتسو (Izutsu, 1966: 43-117)، ظرفیت‌های اخلاقی سنت اسلامی را برجسته کرده‌اند، اما کمتر به پیوند این ظرفیت‌ها با نظریهٔ قدرت در اندیشهٔ ماوردی پرداخته‌اند. در ادبیات فارسی نیز پژوهش‌هایی دربارهٔ اخلاق سیاسی اسلامی وجود دارد، اما خوانش اخلاقی - نهادی از ماوردی متأخر هنوز به صورت نظام‌مند صورت نگرفته است.

بنابراین، جایگاه نوشتهٔ حاضر در ادبیات موجود واضح است. این مقاله نخستین تلاش نظام‌مند برای بازخوانی قدرت در اندیشهٔ ماوردی در افق

نظریه‌های معاصر حکمرانی خوب در یک رویکرد کامل است. بنابراین، تلاش شده تا با تفکیک مراحل تطور فکری ماوردی، نقد برداشت‌های اقتدارگرایانه رایج و برجسته‌سازی ظرفیت‌های اخلاقی - نهادی سنت اسلامی، خلأی را پُر می‌کند که به گونه هم‌زمان در ادبیات فارسی، عربی و انگلیسی وجود داشته است. بدین‌سان، این نوشته نه ادامه ادبیات موجود، بلکه نقد و بازسازی آن است؛ تلاشی برای ارائه تصویر تازه از ماوردی که بتواند در نظریه سیاسی معاصر جهان اسلام نقش مؤثر ایفا کند.

ماوردی متأخر و تحول فکری

چنانچه گفته شد، از ماوردی و مفهوم قدرت او در ادبیات سیاسی خراسانی - اسلامی برداشت غلط شده است. هم وجه ماوردی تک‌بعدی معرفی شده است (3: 2001: Eltigani) و نیز برداشت او از قدرت براساس یک اثر او که در یک دوره خاص با رویکرد نظری - فقهی خاص نوشته شد، تقلیل‌گرایانه است. در حالی که همه دانشمندان و علمای سیاسی کلاسیک و دوره میانه انسان‌های چندوجهی بودند که در حوزه‌های متنوع چون فلسفه، فقه، اخلاق، سیاست، دیوان‌سالاری و حتی علوم طبیعی فعالیت می‌کردند (45 - 1: 2000: Hawting). این چندوجهی بودن سبب می‌شد که نظریه‌پردازی آنان درباره مفاهیم سیاسی، از جمله قدرت، بسته به زمان، مکان و مرحله زندگی‌شان متفاوت باشد. آنان برخلاف متخصصان تک‌رشته‌ای امروز، جهان را از زوایای گوناگون می‌دیدند و همین امر به اندیشه آنان عمق و پیچیدگی می‌بخشید.

به سبب همین چندوجهی بودن، برداشت اندیشمندان سستی، به‌ویژه در جهان فارسی و اسلامی، از مفاهیم سیاسی، فقهی و کلامی در طول زندگی‌شان دچار تحول می‌شد. ماوردی نیز از این قاعده مستثنا نیست. او در دوره‌های مختلف زندگی‌اش - از جوانی و اشتغال به فقه، تا میانسالی و ورود به دستگاه دیوانی، و سپس دوران پختگی فکری - برداشت‌های متفاوتی از سیاست و قدرت ارائه کرده است. این تحول‌پذیری نشان می‌دهد که اندیشه سیاسی او حاصل یک مسیر تدریجی است، نه یک نقطه ثابت. چنان‌که در اندیشه او می‌توان گذار از نظریه فقه سلطانی اقتدارمحور به سوی توجه بیشتر به اخلاق سیاسی حکمرانی را مشاهده کرد.

البته چندلایگی و تحول‌پذیری اندیشهٔ متفکران مسلمان به خصوص ماوردی، امروز به یک مشکل جدی تبدیل شده است. گروه‌های افراطی و ایدئولوژیک مثل طالبان، داعش خراسان، القاعده و دیگر سازمان‌ها، بخش‌هایی از آثار آنان را گزینشی و خارج از زمینهٔ تاریخی‌شان برداشت می‌کنند. آنان بیشتر به سراغ نسخه‌های ابتدایی یا فقهی اندیشهٔ متفکران می‌روند و بخش‌های اخلاقی، تجربی و پختهٔ آثار متأخر آنان را نادیده می‌گیرند. این رویکرد گزینشی، تصویر ناقص و گاه خطرناک از اندیشهٔ سیاسی سنتی ارائه می‌دهد و زمینهٔ مشروعیت‌بخشی به خشونت و استبداد را فراهم می‌سازد. نمونه برجسته این ادعا استنباط عبدالحکیم حقانی، مغز متفکر نظریهٔ مبانی مشروعیت امارت اسلامی طالبانی است که در کتاب «امارت اسلامی» مشروعیت امارت طالبانی را به آرای تغلب ماوردی ارجاع داده است.

پس در این نوشته، مقصود از ماوردی، نه ماوردی جوان یا میانسال، بلکه ماوردی پایان عمر و متأخر به لحاظ سنی است. و به لحاظ نظریه‌پردازی، نه ماوردی «تغلب و استیلا». بلکه منظور همان ماوردی است که با تکامل فکر سیاسی، تجربه‌اداری- دیوانی و مشاهدات اوضاع روزگار خود از فقه سلطانی به اخلاق حکمرانی گذار کرد. اندیشمندی که در درالسلوک دانش سیاسی خود را با تجربهٔ دیوانی آمیخت و به آرای خود عمق و بلوغ بیشتری بخشید. این اثر محصول دوره‌ای است که ماوردی به اوج تجربهٔ سیاسی و اداری رسیده بود و توانست میان اخلاق، سیاست و واقعیت‌های حکمرانی پیوند منسجم برقرار کند. بنابراین، برای فهم دقیق اندیشهٔ او باید به این مرحلهٔ پختهٔ فکری توجه کرد.

به برداشت این نوشته، نسخه‌های دیگر ماوردی - یعنی ماوردی جوان، ماوردی تنها فقیه، یا ماوردی میانسالی که هنوز درگیر مباحث ابتدایی تغلب و استیلاست - برای تحلیل سیاست و قدرت امروز کافی نیستند. این صورت‌های ناپخته تنها بخشی از مسیر تطور فکری او را نشان می‌دهند و نمی‌توانند نمایندهٔ نهایی اندیشهٔ او باشند. چنان‌که در سنت تاریخ‌نگاری اندیشه، دانشمند را باید بر پایهٔ آنچه در پایان عمر و در اوج تجربهٔ عملی و اخلاقی خود به آن رسیده است سنجید و جدی گرفت، در این نوشته نیز

ماوردی بر همین مبنا مطالعه شده است. مطابق قاعده «نص متأخر» در اصول فقه، آمده است که؛ اگر عالمی در دوره پایانی عمر خود نظر متفاوت عرضه کند، قول متأخر معتبرتر است^۱، زیرا حاصل تجربه، پختگی و جمع‌بندی علمی اوست. بنابراین، مراجعه به آرای متأخر ماوردی به عنوان یک فقیه و متکلم سیاسی یک اصل فقه سیاسی در اسلام هم است (أحمد در درر السلوک، ۱۹۹۷، ۶)

بازخوانی مفهوم قدرت

براساس نظریه «قول الفقیه المتأخر ناسخ لقوله المتقدم» در کلام و فقه سیاسی مفهوم قدرت در اندیشه ماوردی را می‌توان از کتاب درر السلوک فی سیاست الملوك او استخراج و بازخوانی کرد. نه نظریه‌ها و برداشت‌های پیشتر از او که در دیگر آثار ماوردی از جمله احکام السلطانیة آمده است. چنانچه اشاره رفت، ماوردی درر السلوک را در دوره پایانی عمر خود و در اوج

۱. توضیح: قاعدة قول الفقیه المتأخر ناسخ لقوله المتقدم یا تقدم رأي متأخر مجتهد بر رأي پیشین او، در اصول فقه یک اصل پذیرفته‌شده و مستند است که بر پویایی اجتهاد و تغییر فتوا با تحول فهم، شرایط و قرائن جدید تکیه دارد. فقهای حنفی در قالب «رجوع از فتوا» به همین اصل تصریح کرده‌اند؛ چنان‌که سرخسی در أصول السرخسی (ج ۲، ص ۲۰)، عبدالعزیز بخاری در کشف الأسرار (ج ۳، ص ۲۸۰) و ابن نجیم مصری در البحر الرائق (ج ۶، ص ۴۵۰) تغییر رأي مجتهد و تقدم قول متأخر را امری طبیعی و معتبر می‌دانند. اندیشمندان مذاهب دیگر نیز با عناوین متفاوت، مضمون این قاعده را پذیرفته‌اند. ابن قیم در إعلام الموقعین تصریح می‌کند که با تغییر اجتهاد مفتی، «قول متأخر ناسخ قول متقدم» است (ج ۳، ص ۶۶). ابن تیمیه نیز در مجموع الفتاوی تأکید می‌کند که فتوا با تحول اجتهاد دگرگون می‌شود و رأي جدید مقدم است (ج ۲۰، ص ۲۲۱). شاطبی در الموافقات این اصل را در چارچوب «تجدد اجتهاد» توضیح می‌دهد و رأي متأخر را معتبر می‌شمارد (ج ۴، ص ۲۹۳). در اصول فقه حنبلی نیز ابن النجار در شرح الکوکب المنیر می‌نویسد: اگر مجتهد دو قول داشته باشد، قول متأخر، مذهب اوست (ج ۴، ص ۴۷۸). زرکشی در البحر المحيط این دیدگاه را نظر جمهور اصولیان معرفی می‌کند (ج ۶، ص ۲۸۹). بدین‌سان، این قاعده نه یک گزاره پراکنده، بلکه یک اصل اصولی معتبر و مورد اتفاق در سنت فقهی اهل سنت است. فقهای شیعه نیز این اصل را در قالب «تبدل رأي» و «عدول از فتوا» تبیین کرده‌اند؛ از جمله آخوند خراسانی در کفایة الأصول (ص ۴۷۰)، حائری یزدی در درر الفوائد (ص ۷۰۰) و شهید صدر در بحوث فی علم الأصول (ج ۷، ص ۴۲۰) که همگی بر امکان و اعتبار عدول مجتهد از رأي سابق و حجیت رأي جدید تأکید کرده‌اند.

تجربهٔ عملی، دیوانی و اخلاقی خود نوشت؛ زمانی که سال‌ها در بغداد در خدمت خلافت عباسی و در تعامل نزدیک با امیران آل بویه، به‌ویژه بهاءالدوله البویه، قرار داشت و در متن کشاکش قدرت میان خلافت و سلطهٔ بوییان مأموریت‌های سیاسی، دیپلماتیک و قضایی متعددی را بر عهده می‌گرفت (احمد در درر السلوک، ۱۹۹۷). پژوهش‌های نسخه‌شناختی و تاریخی نشان می‌دهد که این اثر در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری، پس از دورهٔ نگارش آثار فقهی و نظری اولیهٔ او و در مرحلهٔ رسیدن ماوردی به «حکمت عملی و تجربهٔ سیاسی» تألیف شده است (بلخی، ۱۴۰۵: ۱۳).

قدرت نزد ماوردی، بر اساس همین کتاب، ترکیبِ یکپارچه از اخلاق، قانون، تجربهٔ دیوانی و رضایت اجتماعی است؛ نه فرمان‌روایی و کاربست زور، بلکه نظم‌نهادی‌ای که میان این عناصر توازن برقرار می‌کند. هرچند خودِ ماوردی تعریف روشمند و مستقیمی از قدرت ارائه نکرده است، اما بازخوانی گفتارهای او در کتاب *درر السلوک* به یک برداشت کلان و جامع از مفهوم قدرت می‌انجامد. او قدرت را توانایی ادارهٔ جامعه بر پایهٔ عدالت، امنیت، نظارت سالم و رفتار اخلاقی حاکم می‌داند (ماوردی، ۱۴۱۷ هـ.ق: ۱۲-۱۲۰). بنابراین کاربرد اصطلاح «توانایی» در نگاه ماوردی مهم است. اختصار تعریف ماوردی از قدرت را می‌توان در این خلاصه کرد که از نظر او قدرت یعنی توانستن؛ تعریفی که در اندیشه‌های سیاسی معاصر نیز برجسته شده است (Arendt, 1970: 45). البته این توانستن در بعد سیاسی از نظر ماوردی اجبار و سلطه نیست. بلکه نیرویی است که جامعه را پایدار، حکومت را مشروع، و رابطهٔ حاکم و مردم را مبتنی بر رضایت و اخلاق نگه می‌دارد (ماوردی، ۱۴۱۷ هـ.ق: ۸۰-۱۱۰).

در همین افق، ماوردی قدرت را به‌مثابهٔ ظرفیت سامان‌دهی جامعه می‌فهمد؛ ظرفیتی که کارکرد آن فقط توانستن ایجاد نظم، رفاه، امنیت و اعتماد عمومی است (ماوردی، ۱۴۱۷ هـ.ق: ۳۷). قدرت در این معنا، توانایی اخلاقی- نهادی حاکم برای تولید عدالت، نظارت سالم، دریافت اطلاعات درست و رفتار مسئولانه است (ماوردی، ۱۴۱۷ هـ.ق: ۳۰-۱۱۰). بنابراین «توانستن» نزد ماوردی پیش از آن‌که ابزار اعمال زور باشد، قابلیت حکمرانی است.

در برداشت کلی‌تر، تلقی ماوردی از قدرت همچنان به عنوان یکی از سرچشمه‌های مشروعیت سیاسی قابل طرح است؛ مشروعیتی که، برخلاف امارت اسلامی طالبان، نه بر ترس، بلکه بر رضایت مردم و پایبندی به اخلاق در حکومت استوار است (ماوردی، ۱۴۱۷ هـ.ق: ۵۲). در این برداشت، قدرت از سطح ابزار سلطه به سطح مسئولیت اخلاقی - اجتماعی اعتبار می‌یابد و زمینه را برای ورود به بحث بنیان‌های هنجاری قدرت در اندیشه ماوردی فراهم می‌سازد؛ جایی که او نشان می‌دهد کیفیت قدرت به گونه مستقیم تابع کیفیت اخلاقی صاحب قدرت است و قدرت بدون اخلاق، نه تنها مشروعیت ندارد، بلکه به فساد و بی‌اعتمادی عمومی می‌انجامد (ماوردی، ۱۴۱۷ هـ.ق: ۴۹).

در ادامه این بازخوانی، روشن می‌شود که فهم قدرت نزد ماوردی تنها زمانی کامل می‌شود که از سطح ظرفیت‌های حکمرانی به سطح بنیان‌های اخلاقی آن گذر کنیم. زیرا ماوردی در درالسلوک نشان می‌دهد که توانایی سامان‌دهی جامعه - یعنی همان ظرفیت حکمرانی - بدون پشتوانه اخلاقی و سلامت درونی حاکم دوام نمی‌آورد و به جای اعتماد، بی‌ثباتی و فساد می‌آفریند. از نگاه او، قدرت تنها مجموعه‌ای از توانایی‌ها نیست، بلکه کیفیت اخلاقی است که در رفتار، منش و فضیلت‌های صاحب قدرت ریشه دارد. از این‌رو، پس از تبیین قدرت به مثابه ظرفیت، اکنون باید به این پرسش پرداخت که این ظرفیت بر چه بنیان‌های هنجاری استوار است و چگونه اخلاق فردی حاکم می‌تواند به سیاست عمومی و کیفیت قدرت تبدیل شود.

۱. معرفت اخلاقی قدرت

قدرت در اندیشه ماوردی تنها زمانی فهم می‌شود که آن را در پیوند با بنیان‌های اخلاقی و انسانی‌اش مطالعه شود. او برخلاف بسیاری از متفکران سیاسی که قدرت را در چارچوب ساختار، قانون یا زور تعریف می‌کنند، آن را پدیده‌ای می‌داند که پیش از هر چیز در اخلاق حاکم، کیفیت نفس او و نحوه تعاملش با مردم ریشه دارد. در درالسلوک، قدرت نه امتیاز است و نه ابزار غلبه؛ بلکه «امانت» (ماوردی، ۱۴۱۷ هـ.ق: ۳۲) و «تکلیف» (ماوردی، ۱۴۱۷ هـ.ق: ۳۳) است و ارزش آن به میزان عدالت، رفق، تواضع و سلامت درونی صاحب قدرت بستگی دارد. از همین رو، ماوردی قدرت را

از سطح یک سازوکار سیاسی به سطح یک مسئولیت اخلاقی می‌کشاند و نشان می‌دهد که سیاست بدون اخلاق، نه‌تنها مشروعیت ندارد، بلکه به فساد، ترس و ویرانی اجتماعی می‌انجامد (ماوردی، ۱۴۱۷ هـ.ق: ۴۳). این چارچوب اخلاقی، نقطهٔ عزیمت بحث‌های او دربارهٔ نقش شخصیت حاکم، ضرورت اصلاح نفس، خطر غرور و اهمیت پیوند میان اخلاق فردی و سلامت عمومی قدرت است.

برخلاف آثار فقهی ماوردی که قدرت را در قالب نهاد خلافت و وظایف شرعی سلطان صورت‌بندی می‌کنند، در *درر السلوک* قدرت به‌مثابهٔ «امانت» و «مسئولیت اخلاقی» فهمیده می‌شود (أحمد در درر السلوک، ۱۴۱۷ هـ.ق: ۶-۷). ماوردی در آغاز کتاب تصریح می‌کند که سیاست و قدرت، امانت الهی‌اند و حاکم موظف است آن را با عدالت و رفق اداره کند (ماوردی، ۱۴۱۷ هـ.ق: ۳۲-۳۳). این نگاه در باب قدرت نشان می‌دهد که در اندیشهٔ او، قدرت بدون اخلاق نه‌تنها مشروع نیست، بلکه ویرانگر است. پس توانستن بدون اخلاق تباه‌کننده است و پرداختن به قدرت بدون اخلاق از آنجایی که فسادزا است، گناه به شمار می‌رود. در تعبیر امروزی هرکسی که به قدرت بدون اخلاق و در محور زور و سلطه مبادرت می‌رزد، فساد کرده است و فرد فاسد در چارچوب اندیشه‌های فقهی ماوردی گنهکار است.

در عین حال، بر اساس نگاه هنجارگرای ماوردی به قدرت اخلاق‌محور، قدرت امتیاز شخصی حاکم نیست، بلکه مسئولیتی است که او باید در برابر خدا و مردم نسبت به آن پاسخ‌گو باشد. ماوردی با تأکید بر امانت‌بودن قدرت، آن را در حوزهٔ اخلاق عمومی قرار می‌دهد و نشان می‌دهد که حاکم نه مالک قدرت، بلکه نگهبان آن است. این رویکرد ماوردی، قدرت را از سطح «حق» به سطح «تکلیف» منتقل می‌کند و حاکم را ملزم می‌سازد که رفتار خود را با معیارهای اخلاقی، عدالت و خیر عمومی هماهنگ کند. چنین برداشتی، قدرت را در پیوند با فضیلت، مسئولیت‌پذیری و پاسخ‌گویی قرار می‌دهد.

قدرت در اندیشهٔ ماوردی از رأس هرم آغاز می‌شود و کیفیت آن تابع کیفیت اخلاقی و رفتاری حاکم است. او بارها تأکید می‌کند که «صلاح الرعیة بصلاح الراعی»، یعنی سلامت مردم از سلامت حاکم سرچشمه می‌گیرد (ماوردی، ۱۴۱۷ هـ.ق: ۴۹). اگر

حاکم بردبار، عادل و فروتن باشد، قدرت او به ثبات، امنیت و اعتماد عمومی می‌انجامد؛ اما اگر دچار تکبر، خشونت یا استبداد شود، قدرت او به فساد، ترس و بی‌اعتمادی منجر می‌شود. بنابراین، شخصیت حاکم نه یک امر فردی، بلکه عامل تعیین‌کننده در کیفیت قدرت و سرنوشت جامعه است. به تعبیر دیگر، ماوردی نشان می‌دهد که اخلاق فردی حاکم، مستقیماً به سیاست عمومی تبدیل می‌شود. بردباری، تواضع، عدالت و رفق حاکم به رفتار سیاسی او شکل می‌دهد و در نتیجه، ساختار قدرت را اخلاقی و انسانی می‌سازد. در مقابل، تکبر، شتاب‌زدگی، خشم و خودبزرگ‌بینی به سیاستی خشن، بی‌ثبات و ظالمانه منجر می‌شود. از این منظر، اصلاح نفس حاکم نه تنها یک توصیه اخلاقی، بلکه شرط کارآمدی و مشروعیت قدرت است. در این نگاه، سیاست امتداد اخلاق است و حاکم آینه اخلاقی دولت به شمار می‌آید؛ از همین رو، انسجام اخلاق و قدرت، به‌عنوان بنیان نظم سیاسی، در نهایت این بحث را به یک جمع‌بندی روشن و بسته می‌رساند.

ماوردی با نقل قول از شعر عربی «إِذَا تَمَّ أَمْرٌ بَدَأَ نَقْصُهُ»^۱ هشدار می‌دهد که غرور و خودبزرگ‌بینی آغاز فساد قدرت است. او نشان می‌دهد که قدرت، اگر با تواضع و مراقبت اخلاقی همراه نباشد، به‌سرعت به خودشیفتگی و استبداد می‌انجامد. غرور حاکم موجب می‌شود که او از پند و اندرز دیگران دور شود، از واقعیت جامعه فاصله بگیرد و تصمیم‌های نادرست اتخاذ کند. این وضعیت، قدرت را از درون تهی می‌کند و آن را به ابزاری برای ظلم و بی‌عدالتی تبدیل می‌سازد (ماوردی، ۱۴۱۷ هـ.ق: ۵۵).

در نهایت، ماوردی قدرت را پیش از آن‌که یک مسئله محض سیاسی بداند، یک مسئله اخلاق سیاسی می‌فهمد. او نشان می‌دهد که قدرت بدون اخلاق، نه تنها مشروعیت ندارد، بلکه به فساد، بی‌ثباتی و فروپاشی می‌انجامد. در مقابل، قدرتی که بر عدالت، احسان، نظارت و اصلاح نفس استوار باشد، به ثبات، امنیت و رضایت عمومی منجر می‌شود. این نگاه، اندیشه ماوردی را به نظریه‌های معاصر حکمرانی خوب، رهبری اخلاقی و دولت پاسخ‌گو نزدیک

^۱. إِذَا تَمَّ أَمْرٌ بَدَأَ نَقْصُهُ / تَرَقَّبُ زَوَالًا إِذَا قِيلَ: تَمَّ (هرگاه کاری به کمال رسد کاستی آن پدیدار گردد * پس هرگاه گفتند کار تمام شد، منتظر زوال و نیستی آن باش).

می‌کند و جایگاه او را به‌عنوان یکی از نخستین نظریه‌پردازان اخلاق سیاسی در سنت اسلامی تثبیت می‌سازد.

۲. ارکان پنج‌گانه قدرت

پس از تبیین بنیان‌های اخلاقی قدرت، ماوردی در *درر السلوک* گام دیگری برمی‌دارد و قدرت را در قالب مجموعه‌ای از ارکان و سازوکارهای عملی توضیح می‌دهد؛ ارکانی که نشان می‌دهد قدرت در اندیشهٔ او تنها یک مفهوم اخلاقی یا انتزاعی نیست، بلکه ساختار چندبعدی با کارکردهای مشخص اجتماعی و سیاسی است. او نشان می‌دهد که پایداری قدرت وابسته به عناصر عینی در جامعهٔ سیاسی است؛ عناصری که هرکدام بخشی از ظرفیت حکمرانی را می‌سازند و نبود هر یک، قدرت را به فساد، بی‌اعتمادی و فروپاشی می‌کشاند. بنابراین، بررسی ارکان قدرت نزد ماوردی به ما امکان می‌دهد تا بفهمیم او چگونه قدرت را از سطح اخلاق فردی به سطح سازوکارهای نهادی و ساختاری ارتقا می‌دهد و چه مؤلفه‌هایی را برای دوام، مشروعیت و کارآمدی آن ضروری می‌داند.

در منظومهٔ فکری ماوردی، قدرت یک پدیدهٔ تک‌بعدی نیست، بلکه ساختاری چندلایه است که در کنار هنجار اخلاقی آن بر مجموعه‌ای از ارکان، نهادی و اجتماعی استوار می‌شود. بنابراین، برای قدرت پنج رکن قابل تحلیل است؛ این ارکان پنج‌گانه عدالت، نظارت ساختاری - نهادی، اطلاعات سالم، محبت و احسان، و امنیت در کنار هم چارچوبی را شکل می‌دهند که در آن قدرت به مسئولیت اخلاقی و اجتماعی تبدیل می‌شود. ماوردی با این رویکرد، قدرت را از محور سلطانی به محور حکمرانی متمرکز می‌سازد. به تعبیری او نشان می‌دهد که دوام با حفظ سلامت اخلاقی، براین پنج رکن تضمین می‌شود.

در اندیشهٔ ماوردی، عدالت بنیادی‌ترین رکن قدرت است؛ رکنی که بدون آن، هیچ ساختار سیاسی نمی‌تواند دوام آورد. ماوردی می‌نویسد، العدلُ أساسُ المُلک، یعنی عدالت پایهٔ کشورداری است (ماوردی، ۱۴۱۷ هـ.ق: ۴۱). عدالت در نگاه او نه یک فضیلت اخلاقی فرعی، بلکه شرط وجودی قدرت سیاسی است. قدرتی که عدالت را ترک کند، به سرعت به ظلم، بی‌نظمی و فروپاشی می‌انجامد (ماوردی، ۱۴۱۷ هـ.ق: ۴۰).

عدالت در این چارچوب، سازوکاری برای تنظیم روابط اجتماعی، توزیع منصفانه منابع و جلوگیری از استبداد است. بنابراین، عدالت در نظریه ماوردی سپری است که قدرت را از فساد و سقوط محافظت می‌کند و مشروعیت آن را در چشم مردم تثبیت می‌سازد. در کنار عدالت، ماوردی با اتکا بر تجربه گسترده دیوانی خود، نظارت بر کارگزاران را دومین رکن بنیادین قدرت می‌داند؛ رکنی که بدون آن هیچ ساختار سیاسی دوام نمی‌آورد. از نظر او، کارگزاران دولت تنها زمانی در مسیر درست عمل می‌کنند که زیر نگاه نزدیک و پیوسته حاکمی باشند که مشروعیتش را از رضایت عمومی گرفته است. ماوردی با صراحت هشدار می‌دهد که «فسادُ العمال هلاکُ البلاد»، یعنی فساد کارگزاران به نابودی کشور می‌انجامد (ماوردی، ۱۴۱۷ هـ.ق: ۷۸) و این فساد زمانی ریشه می‌گیرد که نظارت از میان برود و مسئولان امور به حال خود رها شوند. به همین دلیل، او تأکید می‌کند که حاکم باید رفتار، تصمیم‌ها و شیوه اداره کارگزاران را به‌طور مستمر ارزیابی کند تا «فساد در آنان ریشه نندواند» (ماوردی، ۱۴۱۷ هـ.ق: ۷۹) و سلامت اداری به‌عنوان ستون پایداری قدرت حفظ شود. در این چارچوب، نظارت نه ابزار کنترل، بلکه سازوکاری برای حفظ اعتماد عمومی و جلوگیری از تبدیل قدرت به ظلم و بی‌ثباتی است.

رکن دیگر قدرت در اندیشه ماوردی، اطلاعات سالم و شفاف است. او هشدار می‌دهد که حاکم نباید به سخن‌چینی، گزارش‌های یک‌جانبه یا اطلاعات آلوده اعتماد کند (ماوردی، ۱۴۱۷ هـ.ق: ۱۱۰)، زیرا این امر موجب ظلم و تصمیم‌گیری‌های نادرست می‌شود. ماوردی تأکید می‌کند که حاکم باید «میان اخبار صحیح و سخن‌چینی تمایز بگذارد» (ماوردی، ۱۴۱۷ هـ.ق: ۱۰۸)، زیرا قدرت سالم بر پایه شناخت درست از واقعیت‌های جامعه عمل می‌کند. در این نگاه، از منظر ماوردی، سلامت شناختی جامعه شرط سلامت قدرت است.

در اندیشه ماوردی، محبت و احسان رکن چهارم قدرت می‌تواند به شمار آید. او با طرح این دو مفهوم در واقع یکی از ارکان نرم قدرت را طرح کرده است؛ رکنی که کارکرد آن ایجاد پیوند عاطفی و اخلاقی میان حاکم و جامعه است. او با جمله «الاحسانُ یملکُ القلوب»؛ یعنی نیکی (احسان) دل‌ها را به‌دست می‌آورد (ماوردی، ۱۴۱۷ هـ.ق: ۵۲)، نشان می‌دهد که قدرت پایدار،

قدرتی است که بر دل‌ها حکومت می‌کند، نه بر بدن‌ها. محبت و احسان در این نگاه، ابزارهای نرم‌اند که وفاداری سیاسی، اعتماد عمومی و انسجام اجتماعی را تولید می‌کنند. حاکمی که با رأفت، تکریم و احترام رفتار کند، پایه‌های قدرت خود را در ذهن و دل مردم تثبیت می‌کند (ماوردی، ۱۴۱۷ هـ.ق: ۵۱). بنابراین، محبت در نظریهٔ ماوردی سازوکاری اجتماعی برای تولید ثبات و مشروعیت به شمار می‌آید.

امنیت، رکن پنجم قدرت در دیدگاه ماوردی است. هرچند این مفهوم امنیت با برداشت موسع امروزی از آن یکسان نیست. از نظر ماوردی، امنیت بیشتر در معنای مضیق و متناسب با زمان او، به امنیت راه‌ها و امنیت اقتصادی محدود می‌شد. با این حال، همین سطح از امنیت در اندیشهٔ او رکن حیاتی قدرت به شمار می‌آید. او تأکید می‌کند که «نفعی که از امنیت راه‌ها به حکمران می‌رسد، بیش از نفعی است که به رعیت می‌رسد» (ماوردی، ۱۴۱۷ هـ.ق: ۱۰۴)، زیرا امنیت، بنیان نظم سیاسی و شرط استمرار اقتدار است. از این منظر، قدرتی که نتواند امنیت اجتماعی، اقتصادی و روزمرهٔ مردم را تأمین کند، در نگاه ماوردی ناقص و فاقد مشروعیت است. در این چارچوب، امنیت نه پیامد قدرت، بلکه وظیفهٔ ذاتی و کارکرد اساسی آن است؛ کارکردی که بدون آن هیچ ساختار سیاسی نمی‌تواند اعتماد عمومی را حفظ کند یا ثبات اجتماعی را تضمین نماید.

در جمع‌بندی ارکان قدرت نزد ماوردی، می‌توان ساختاری را مشاهده کرد که هر جزء آن نقش متمایز و در عین حال مکمل در پایداری قدرت دارد. عدالت در این منظومه، بنیاد قدرت است؛ سنگ‌بنایی که بدون آن هیچ سازوکار سیاسی نمی‌تواند از مشروعیت یا دوام برخوردار باشد. نظارت، سازوکار تحقق عدالت است و تضمین می‌کند که این بنیاد اخلاقی در رفتار کارگزاران و ساختار حکومت جاری شود. اطلاعات سالم، شرط کارکردی نظارت است؛ زیرا نظارت بدون شناخت درست از واقعیت‌ها به خطا، ظلم و بی‌ثباتی می‌انجامد. محبت و احسان، پیوند اجتماعی قدرت را شکل می‌دهند و نشان می‌دهند که قدرت تنها با ابزارهای سخت پایدار نمی‌ماند، بلکه نیازمند روابط نرم و عاطفی میان حاکم و جامعه است. در نهایت، امنیت نتیجهٔ حکمرانی سالم است؛ پیامدی که از هم‌افزایی عدالت، نظارت، اطلاعات درست و محبت پدید می‌آید و شرط استمرار اقتدار و اعتماد عمومی به شمار می‌رود.

این منظومه پنج‌گانه نشان می‌دهد که مآوردی قدرت را نه ابزار سلطه، بلکه ظرفیت حکمرانی می‌فهمد؛ ظرفیتی که تنها با حفظ این ارکان می‌تواند اخلاقی، کارآمد و پایدار باقی بماند.

منظومه پنج‌گانه قدرت از نظر مآوردی، از منظر کارکرد اجتماعی قدرت، همچنان حائز اهمیت است. برداشت‌های او از ارکان قدرت نشان می‌دهد که اگر وی در تعریف مفهوم قدرت در قامت یک فقیه سیاسی ظاهر شده و جایگاه خود را در میان علمای سیاست تثبیت کرده است، در تبیین ارکان قدرت، او را می‌توان در مقام یک نظریه‌پرداز اجتماعی نیز فهمید؛ امری که نشان می‌دهد در راسلوک نه تنها نصیحت‌نامه‌ای برای پادشاه، بلکه طرحی برای فهم کارکرد اجتماعی قدرت در یک جامعه سیاسی است.

ارکان قدرت از نظر مآوردی پیامدهای نظری و عملی مفهوم قدرت را همچنان آشکار می‌کند. او با ترسیم ارکان قدرت در واقع چارچوبی ارائه می‌کند که قدرت را از سطح سلطه سیاسی محض "توانستن" به سطح حکمرانی یا "توانستن مبتنی بر تکلیف" و کارآمد ارتقا می‌دهد. این چارچوب نه تنها نشان می‌دهد که قدرت چگونه باید ساخته و نگهداری شود، بلکه بیان می‌کند که چه نوع حکمرانی می‌تواند اعتماد عمومی، ثبات اجتماعی و مشروعیت سیاسی را تولید کند.

در نهایت، مآوردی همه این ابعاد را در مفهوم کلیدی «امانت‌بودن قدرت» جمع می‌کند. او حاکم را «امین» این امانت می‌داند و تأکید می‌کند که «صلاح الرعیة بصلاح الراعی»؛ یعنی سلامت جامعه از سلامت اخلاقی و رفتاری حاکم آغاز می‌شود. این نگاه، قدرت را نه حق حاکم، بلکه مسئولیت اجتماعی می‌فهمد که باید با عدالت، محبت، امنیت، نظارت و اطلاعات سالم اداره شود. در این چارچوب، قدرت یک نهاد اخلاقی - اجتماعی است که کارکرد اصلی آن تولید اعتماد، نظم و رفاه عمومی است. این برداشت، اندیشه مآوردی را به نظریه‌های معاصر حکمرانی خوب، رهبری اخلاقی و دولت پاسخگو نزدیک می‌کند و نشان می‌دهد که او یکی از نخستین نظریه‌پردازان هنجاری قدرت در سنت اسلامی است.

۳. حفظ و بقای قدرت

قدرت در اندیشهٔ ماوردی تنها زمانی معنا می‌یابد که بتواند پایدار بماند و از چرخهٔ فساد، بی‌ثباتی و فروپاشی سیاسی دور شود. او برخلاف بسیاری از متفکران سیاسی که قدرت را در لحظهٔ به‌دست‌آوردن آن می‌سنجند، بر این باور است که ارزش حقیقی قدرت در «توانایی حفظ آن» نهفته است؛ (ماوردی، ۱۴۱۷ هـ.ق: ۴۵) حفظی که از طریق ارکان آن و از طریق سلامت نخبگان و حسن تدبیر ممکن می‌شود. در «در السلوک»، ماوردی بارها تأکید می‌کند که قدرتی که نتواند خود را حفظ کند، حتی اگر با غلبه یا زور به دست آمده باشد، «کشورداری» نیست، بلکه «حادثه‌ای گذرا» است (ماوردی، ۱۴۱۷ هـ.ق: ۴۴). او می‌گوید: «لیس المُلکُ مَنْ غَلَبَ، بل مَنْ دَامَ سُلْطَانُهُ»؛ یعنی حکومت از آن کسی نیست که غلبه کند، بلکه از آن کسی است که قدرتش دوام یابد. همچنین می‌آورد: «حفظُ المُلکِ أَصْعَبُ مِنْ طَلِبِهِ»؛ یعنی حفظ قدرت از به دست آوردن آن دشوارتر است (ماوردی، ۱۴۱۷ هـ.ق: ۴۵). از همین رو، او بقای قدرت را مهم‌ترین آزمون حاکم می‌داند؛ آزمونی که کیفیت اخلاقی، عقلانی و نهادی حکومت را آشکار می‌سازد. بنابراین، مسئلهٔ بقای قدرت در اندیشهٔ ماوردی نه یک موضوع فرعی، بلکه ستون اصلی نظریهٔ حکمرانی اوست؛ ستونی که در ادامه به تفصیل بررسی می‌شود.

دو جملهٔ یادشده در سطور پیش در واقع اعلام‌گذار نظری ماوردی از مرحلهٔ فقه سلطانی مبتنی بر تغلب، به مرحلهٔ اخلاق حکمرانی مبتنی بر رضایت و پایداری قدرت است. ماوردی با این دو گزاره، به‌صراحت نظریهٔ پیشین خود دربارهٔ «امارت استیلا» و مشروعیت مبتنی بر غلبه را منسوخ می‌کند و نشان می‌دهد که غلبه - حتی اگر قدرت را به‌دست دهد - نمی‌تواند آن را نگه دارد. این بازنگری، نه یک تغییر جزئی، بلکه دگرگونی بنیادین در دستگاه فکری او است؛ زیرا او قدرت را از سطح «به‌دست‌آوردن» به سطح «پایدار نگه‌داشتن» منتقل می‌کند، و این انتقال، بنیان مشروعیت را از زور به رضایت عمومی تغییر می‌دهد. این تحول نظری نشان می‌دهد که ماوردی در دورهٔ پختگی فکری خود به این نتیجه رسیده بود که قدرتی که بر شمشیر بنا شود، به‌سبب ماهیت خشونت‌آمیزش، نمی‌تواند اعتماد عمومی را تولید کند و در نتیجه،

دوام نمی‌آورد. او عملاً می‌گوید که غلبه معیار قدرت نیست؛ زیرا غلبه فقط لحظه تصرف است، نه لحظه تثبیت. معیار قدرت «دوام کشور» است، و دوام تنها زمانی ممکن است که مردم قدرت را بپذیرند، نه این‌که از آن بترسند. این نگاه، نظریه مشروعیت ماوردی را همچنان بازتعریف می‌کند.

بعضی از ارکان قدرت همچنان از نظر ماوردی بر حفظ و بقای قدرت کمک مستقیم می‌کند. یکی از این ارکان عدالت است؛ عدالتی که نه تنها حکم شرعی، بلکه «سیاست کشورداری» است. او تأکید می‌کند که قدرت بدون عدالت، ولو در ظاهر مستقر باشد، در باطن رو به زوال است؛ زیرا بی‌عدالتی اعتماد عمومی را می‌فرساید و پایه‌های مشروعیت را می‌شکند. در درر السلوک آمده است: «العدل قوامُ الملک» (ماوردی، ۱۴۱۷ هـ.ق: ۲۹). عدالت برای ماوردی نه یک فضیلت اخلاقی، بلکه شرط وجودی قدرت است. او هشدار می‌دهد که ظلم، ولو اندک، «آغاز فساد در کشور» است و حاکم باید مراقب باشد که تصمیم‌های او - حتی تصمیم‌های کوچک - به بی‌عدالتی نینجامد.

اطلاعات دقیق و درست همچنان مبنای حفظ قدرت از نظر ماوردی است. او یکی از عوامل بقای قدرت را وابسته به «صحّت خبر» می‌داند؛ زیرا قدرت بدون اطلاعات سالم، کور است و تصمیم‌های کور، به فساد و سقوط می‌انجامد. او می‌نویسد: «فسادُ الخبرِ فسادُ الحکم» (ماوردی، ۱۴۱۷ هـ.ق: ۱۰۸). یعنی بقای قدرت در گرو نظام اطلاعاتی سالم است؛ حاکم باید میان خبر راست و دروغ فرق نهد، سخن‌چینان را دور کند، و گزارش‌های کارگزاران را با نظارت دقیق بیازماید. ماوردی تأکید می‌کند که بسیاری از سقوط‌های سیاسی نه از ضعف نظامی، بلکه از «غلط‌رسیدن خبر» آغاز می‌شود. بنابراین، سلامت اطلاعات برای او ستون بقای قدرت است؛ زیرا تصمیم درست، اعتماد عمومی و عدالت، همه بر پایه خبر صحیح استوارند. قدرتی که از خبر فاسد تغذیه شود، دیر یا زود به فساد و بی‌ثباتی می‌رسد.

در اندیشه ماوردی، امنیت یکی از بنیادی‌ترین شروط بقای قدرت است؛ زیرا قدرتی که نتواند امنیت راه‌ها، بازارها و زندگی روزمره مردم را حفظ کند، مشروعیت خود را از دست می‌دهد - حتی اگر در ظاهر مقتدر باشد. او می‌نویسد: «أمنُ الطريقِ أمنُ الملک»، یعنی امنیت راه‌ها، امنیت کشور است

(در السلوک، ۱۴۱۷ هـ.ق: ۱۰۴). تأکید ماوردی این موضوع را برجسته می‌سازد که نزد او امنیت راه‌ها برای ماوردی نماد سلامت قدرت است. ناامنی راه‌ها، راهزنی، فساد سکه، بی‌ثباتی بازار و اضطراب اجتماعی نشانه‌های ضعف قدرت‌اند و مردم را از حاکم روی‌گردان می‌کنند. ماوردی تأکید می‌کند که امنیت نه تنها یک وظیفهٔ نظامی، بلکه مسئولیت اخلاقی و سیاسی بر عهدهٔ حاکم است؛ زیرا امنیت، اعتماد عمومی را شکل می‌دهد و اعتماد عمومی نیز بقای قدرت را تضمین می‌کند. این تلقی را می‌توان با برخی مفاهیم در اندیشهٔ سیاسی معاصر، از جمله امنیت اقتصادمحور و امنیت انسانی، قابل مقایسه دانست؛ مفاهیمی که بر گسترش دامنهٔ امنیت از عرصهٔ نظامی به حوزه‌های معیشتی، اجتماعی و زیستی تأکید دارند.

عامل دیگر حفظ و بقای قدرت را ماوردی وابسته به سلامت نخبگان می‌داند؛ زیرا قدرت بدون همراهی خواص، پایدار نمی‌ماند. او می‌نویسد: «فسادُ الخاصَّةُ فسادُ السلطان»، یعنی فساد حلقه نزدیکان قدرت (خواص)، فساد سلطان است (ماوردی، ۱۴۱۷ هـ.ق: ۹۷). بر اساس این برداشت، وزیران، نخبگان، علما، دیوان‌سالاران، مشاوران و دیگر بزرگان جامعه یا طبقهٔ حاکم، سرمایه‌های انسانی و ستون‌های اصلی بقای قدرت‌اند؛ زیرا دوام حکومت به کارآمدی، تدبیر و همراهی این گروه‌ها وابسته است. اگر این گروه دچار فساد شوند، قدرت - حتی در صورت شایستگی و سلامت حاکم - به فساد کشیده می‌شود؛ زیرا نخبگان مجرای اصلی انتقال اطلاعات، اجرای عدالت، نظارت بر کارگزاران و ادارهٔ امور عمومی‌اند. از همین رو، ماوردی هشدار می‌دهد که حاکم باید نخبگان را با دقت برگزیند، آنان را تکریم کند و از نزدیک کردن چاپلوسان و منفعت‌طلبان به دستگاه حکومت پرهیزد؛ زیرا بقای قدرت بیش از آنکه به اقتدار سلطان وابسته باشد، به سلامت و کارآمدی خواص بستگی دارد (ماوردی، ۱۴۰۵ هـ.ق: ۱۳۱).

تدبیر نیک در حکمرانی همچنان ضامن بقای قدرت است؛ یعنی عقلانیت، دوراندیشی، مدیریت زمان و پرهیز از شتاب‌زدگی در باور ماوردی حافظ قدرت هستند. او می‌نویسد: «الملکُ بالتدبیرِ یقوم»، یعنی کشور با تدبیر پایدار می‌ماند (ماوردی، ۱۴۱۷ هـ.ق: ۴۴). با این حال، قدرت بدون تدبیر، حتی اگر

بر اخلاق و عدالت استوار باشد، پایدار نمی‌ماند؛ زیرا تصمیم‌های شتاب‌زده، خشم‌آلود یا نسنجیده، حکومت را با بحران روبه‌رو می‌کند. ماوردی تأکید می‌کند که حاکم باید زمان مناسب تصمیم‌گیری را بشناسد، بحران‌ها را پیش از وقوع پیش‌بینی کند و مشورت را محور عقلانیت سیاسی قرار دهد. از نگاه او، تدبیر هنر حکومت‌داری است؛ هنری که بقای قدرت را تضمین می‌کند و نقش حکمت را در کشورداری برجسته می‌سازد.

نتیجه

بازخوانی مفهوم قدرت در اندیشه سیاسی دوره میانی اسلامی نه یک انتخاب پژوهشی، بلکه ضرورت فکری و سیاسی برای جهان اسلام امروز است. تجربه تاریخی شرق اسلامی - به‌ویژه در افغانستان، ایران، پاکستان و آسیای میانه - نشان داده است که مفاهیم سیاسی، از جمله قدرت، اگر در چارچوب کلان و متناسب با شرایط زمانه بازخوانی نشوند، به‌سادگی می‌توانند به ابزاری برای اقتدارگرایی، خشونت و فروپاشی اجتماعی تبدیل شوند. این در حالی است که متون سنتی اسلامی، برخلاف برداشت‌های رایج و تقلیل‌گرایانه امروز، تصویر پیچیده، هنجاری و چندلایه از قدرت ارائه می‌کنند؛ تصویری که در آن، قدرت لزوماً با خشونت تعریف نمی‌شود، بلکه عدالت، نظارت، اطلاعات سالم، احسان و امانت‌داری ارکان اصلی آن را تشکیل می‌دهند و مفهوم قدرت مشروع از غلبه و تحکم متمایز می‌شود. از این‌رو، بازخوانی این میراث فکری می‌تواند زمینه را برای فهم متوازن‌تر از قدرت فراهم سازد؛ فهمی که به جای توجیه سلطه، در پی استقرار حکمرانی مسئولانه، حفظ نظم عمومی و پاسداری از خیر و مصلحت جامعه باشد.

ماوردی نمونه برجسته این سنت فکری است که به‌درستی فهم نشده و اندیشه او به‌گونه کامل بازخوانی نگردیده است. برداشت او از قدرت در درر السلوک به‌روشنی نشان می‌دهد که قدرت در اندیشه اسلامی نه امتیاز، بلکه مسئولیت است؛ نه ابزار سلطه، بلکه سازوکاری برای تولید عدالت، امنیت و اعتماد عمومی است. با این حال، این میراث غنی در قرائت‌های معاصر، از جمله در برداشت عبدالحکیم حقانی و جریان طالبان، به‌شدت تحریف شده و به سطحی‌ترین لایه‌های فقهی و اقتدارگرایانه فروکاسته شده است. چنین

خوانش‌هایی نه تنها با متن متأخر ماوردی سازگار نیستند، بلکه ظرفیت‌های نظری سنت سیاسی اسلامی را نیز پنهان می‌کنند.

از این رو، بازخوانی انتقادی اندیشهٔ ماوردی تنها یک کار تاریخی نیست، بلکه تلاشی برای بازسازی مفهوم قدرت در جهان اسلام است. ماوردی می‌تواند نقطهٔ آغاز پروژه‌ای بزرگ‌تر باشد: پروژه‌ای برای احیای مفاهیم سیاسی دورهٔ میانی اسلامی در افق نظریه‌های معاصر حکمرانی، دولت‌سازی و اخلاق سیاسی که می‌تواند کارآمد باشد. این بازخوانی باید فراتر از ماوردی گسترش یابد و آثار فارابی، ابن سینا، غزالی، نظام‌الملک، ابن خلدون و دیگر متفکران این سنت را نیز دربرگیرد تا تصویری جامع از «حیات سیاسی متکثر» در تمدن اسلامی به دست دهد.

برای کشور ما افغانستان، که بحران قدرت و بحران مشروعیت در آن ساختاری و تاریخی است، این بازخوانی اهمیت دوچندان دارد. سنت سیاسی اسلامی ظرفیت‌هایی دارد که می‌تواند در بازسازی نظریهٔ دولت، اخلاق قدرت و سازوکارهای حکمرانی نقش آفرین باشد، به شرط آن‌که از خوانش‌های ایدئولوژیک و تقلیل‌گرایانه فاصله گرفته شود. بازگشت به ماوردی پخته و اخلاقی، نه بازگشت به گذشته، بلکه گامی به سوی آینده‌ای است که در آن قدرت بر پایهٔ عدالت، نظارت، اطلاعات سالم و امانت‌داری فهمیده می‌شود.

منابع

الف) منابع فارسی و عربی

- آخوند خراسانی، محمدکاظم. (۱۴۰۹ ق). *کفایة الأصول*. قم: مؤسسة النشر الإسلامی.
- ابن تیمیة، أحمد بن عبدالحلیم. (بی‌تا). *مجموعۃ الفتاوی (ج ۲۰)*. مدینة المنورة: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف.
- ابن قیم الجوزیة، محمد بن أبی‌بکر. (۱۹۹۶). *إعلام الموقعین عن رب العالمین (ج ۳)*. بیروت: دار الکتب العلمیة.
- ابن‌النجار، محمد بن أحمد الفتوحی. (بی‌تا). *شرح الکوکب المنیر (ج ۴)*. بیروت: مؤسسة الرسالة.
- ابن نجیم، زین‌الدین بن إبراهيم المصری. (۱۹۹۷). *البحر الرائق شرح کنز الدقائق (ج ۶)*. بیروت: دار الکتب العلمیة.

البخاری، عبدالعزيز بن أحمد. (١٩٩٧). كشف الأسرار شرح أصول البزدوی (ج ٣). بيروت: دار الكتب العلمية.

الزركشي، بدرالدين محمد بن عبدالله. (بی تا). البحر المحيط فی أصول الفقه (ج ٦). كويت: وزارة الأوقاف.

السرخسی، محمد بن أحمد. (١٣٧٢ ق). أصول السرخسی (ج ٢). بيروت: دار المعرفة.

الشاطبي، إبراهيم بن موسى. (١٩٩٧). الموافقات فی أصول الشريعة (ج ٤). بيروت: دار المعرفة.

الماوردي، أبو الحسن علی بن حبيب. (١٤٠٥ ق / ١٩٨٥). أدب الدنيا والدين. شرح و تعليق: محمد كريم راجح. بيروت: دار الكتب العلمية.

الماوردي، أبو الحسن علی بن حبيب. (١٤١٧ ق / ١٩٩٧). درر السلوك فی سياسة الملوك. تصحيح: فؤاد عبد المنعم أحمد. رياض: دار الوطن.

بلخي، ميرويس. (١٤٠٥ ش). سياستنامه ماوردي؛ ترجمه و بازخوانی كتاب درر السلوك. كابل: خانه مولانا.

حائري يزدي، عبدالكريم. (١٤١٨ ق). درر الفوائد فی شرح الفرائد. قم: مؤسسة النشر الإسلامي.

حقاني، عبدالحكيم. (١٤٠١ ش). امارت اسلامی افغانستان. ترجمه صالح مصلح. نشر دیجيتال.

صدر، محمدباقر. (١٤٠٥ ق). بحوث فی علم الأصول (ج ٧). بيروت: دار التعارف.

Al-Baghdadi, A. M. (1981). *Political thought of Abu Al-Hasan Al-Mawardi* (PhD thesis). University of Edinburgh.

Al-Māwardī, A. al-H. 'A. ibn Muḥammad. (1989). *Al-Aḥkām al-Sulṭāniyya wa al-Wilāyāt al-Dīniyya*. Dār al-Kutub al-'Ilmiyya.

Arendt, H. (1970). *On violence*. Harcourt, Brace & World.

Arkoun, M. (1994). *Rethinking Islam*. Westview Press.

Barfield, T. (2010). *Afghanistan: A cultural and political history*. Princeton University Press.

Bevir, M. (2012). *Governance: A very short introduction*. Oxford University Press.

Black, A. (2011). *The history of Islamic political thought*. Edinburgh University Press.

Crone, P. (2004). *God's rule: Government and Islam*. Columbia University Press.

Crone, P., & Hinds, M. (1986). *God's Caliph: Religious authority in the first centuries of Islam*. Cambridge University Press.

Fukuyama, F. (2004). *State-building: Governance and world order in the 21st century*. Cornell University Press.

Giustozzi, A. (2019). *The Taliban at war*. Oxford University Press.

Hallaq, W. (2013). *The impossible state: Islam, politics, and modernity's moral predicament*. Columbia University Press.

- Hamid, E. A. (2001). Al-Mawardi's theory of state: Some ignored dimensions. *American Journal of Islamic Social Sciences*, 18(4), 1–18.
- Hawting, G. (2000). *The first dynasty of Islam: The Umayyad Caliphate AD 661–750*. Routledge.
- Hourani, G. (1985). *Reason and tradition in Islamic ethics*. Cambridge University Press.
- Hyden, G. (1992). *Governance and development*. Routledge.
- Ibn Khaldūn, 'A. al-R. ibn Muḥammad. (2005). *Al-Muqaddima*. Dār al-Fikr.
- Izutsu, T. (1966). *Ethico-religious concepts in the Qur'an*. McGill University Press.
- Lambton, A. K. S. (1981). *State and government in medieval Islam*. Oxford University Press.
- Lammens, H. (1910). Le califat dans la doctrine de Mawardi. *Revue de l'Orient Chrétien*.
- OECD. (n.d.). *Principles of good governance*. OECD Publishing.
- Rosenthal, E. (1958). *Medieval Islamic political thought*. Cambridge University Press.
- Rosenthal, F. (1968). *Political thought in medieval Islam*. Cambridge University Press.
- Rothstein, B. (2011). *The quality of government: Corruption, social trust, and inequality in international perspective*. University of Chicago Press.
- Wellhausen, J. (1927). *The Arab kingdom and its fall*. Curzon Press.